

اصالت علوی نهج البلاغه*

ترجمه و نگارش: بهروز رفیعی**

چکیده

نهج البلاغه، پس از قرآن کریم، مقدس‌ترین متن دینی شیعه و برجسته‌ترین متن ادبی عرب است. از قرآن کریم که بگذریم، هیچ متن مقدسی در فرهنگ اسلامی به اندازه نهج البلاغه نسخه خطی، شرح و تفصیل و ترجمه ندارد و متون ادب فارسی و عرب پس از قرآن کریم، آن مایه که از نهج البلاغه اثر پذیرفته، از هیچ متن مقدسی اثر نپذیرفته است.

با این حال، برخی کوشیده‌اند این کتاب مقدس را مخدوش و متحول جلوه دهند؛ از این‌رو گاه اصالت علوی آن را انکار کرده، و گاه در گردآورنده‌اش تردید رواداشته‌اند. مقاله حاضر، که در حمایت از علویت نهج البلاغه و درستی اسناد گردآوری آن به سیدرضی (ره) نگارش یافته است، با اشاره‌ای کوتاه به پیشینه بحث آغاز می‌شود؛ آن‌گاه با تکیه بر متون بازمانده از سیدرضی (ره) و نیز متن نهج البلاغه، و هم‌چنین اجازات علمی و نسخه‌های خطی و شروح پرشمار نهج البلاغه، اثبات می‌شود که گردآورنده امین این کتاب قطعاً سیدرضی (ره) است. سپس با طرح و شرح شماری از دلایل کسانی که دست‌کم همه نهج البلاغه را از امام علی (ع) ندانسته‌اند، شماری از آن‌ها پاسخ داده می‌شود تا تأیید گردد که سراسر نهج البلاغه از علی (ع) است.

* عنوان اصل این مقاله «نهج البلاغه بین اوهام الشک و ارقام البقین» و نویسنده آن، علی موسی الکعبی است که در شماره اول مجله النهج به چاپ رسیده است.
** عضو پژوهشکده حوزه و دانشگاه

مقدمه

[^۱] فرض بر این است که، یا همه نهج البلاغه را به علی(ع) بسته‌اند، یا تنها پاره‌ای از آن را از او دانسته‌اند. فرض نخست نادرست است؛ چه، خبر درستی اسناد بهره‌هایی از نهج البلاغه به علی(ع)، به تواتر به ما رسیده است و همه یا بیشتر محدثان و تاریخ‌پژوهان اهل سنت، بسیاری از این کتاب را برای ما باز گفته‌اند؛ این‌ها شیعه نیستند تا پنداشته شود از سر مهر علی(ع) سخن گفته‌اند.

فرض دوم نیز نادرست است؛ زیرا اگر در نهج البلاغه نیک بنگریم، آن را چونان آبی زلال، یکدست و یکنواخت می‌یابیم و بسان پدیده‌ای می‌بینیم که اجزایش ماهیت یگانه دارد و همال قرآن کریم است که آغازش به میانش ماند و میانش چونان فرجامش است و هر سوره و آیه آن، همانند دیگر سوره‌ها و آیه‌هاست؛ بنابراین چنانچه پاره‌ای از نهج البلاغه از آن علی(ع) باشد و بهره‌هایش از دیگران، بنابر ضرورتی زبان شناخت، سازواری میان بخش‌های گوناگون این کتاب، چنان‌که می‌شناسیم، نبود.^۱

تردید در کارهای شکوهمند و دشمنی با مردان بزرگ، به تیغ دودم می‌ماند؛ چرا که این تردید و دشمنی، از یک سو تیشه‌ای است ویرانگر بر ریشه‌کاخ میراث فرهنگی؛ و از سوی دیگر، فراخوانی است برای پرداختن به کاوش‌هایی روشنگرانه درباره اعتبار کارها، تا از این رهگذر، باوری استوار فراهم آید و از حق پشتیبانی شود و حقیقت بر کرسی نشیند.

پاره‌ای از مستشرقان در تردیدهای خود چندان زیاده رفتند که بفرجام، شک و شبهه آن‌ها به ساحت قدسی قرآن، که اعجاز و گویای حق است نیز راه یافت؛ چرا که اینان در خدایی بودن قرآن تردید رواداشتند و پنداشتند قرآن، کار رسول‌الله(ص) است. این موضوع، گروهی از دانشمندان و ادیبان را به دفاع و پاسداری از کیان قرآن مجید فراخواند؛ قرآنی که گویای اعجاز آشکاری است که در گذر روزگار، سخنوران را سرگشته کرده است و دربردارنده دلیل‌های دندان‌شکنی است که ثابت می‌کند این کتاب معجزه‌ای جاودان است که دست هوس‌بازان از آن کوتاه است و نارواگویی غرض‌ورزان بدان نمی‌رسد.

۱۳۳

موزه و دانشگاه / ۲۶ - ویژه سیاست‌علوی

۱. گفتنی است که مترجم محترم، افزوده‌های خود را در [] نهاده است و گذشته از اصلاح پاره‌ای از منابع مقاله، شمار آن‌ها را از ۵۲ به ۱۰۱ منبع افزوده است.

نهج البلاغه را شریف رضی (۳۵۹-۴۰۶ ق) از میان سخنان امیرمؤمنان(ع) گلچین کرده است. این کتاب پس از قرآن کریم و سنت رسول الله(ص)، ستون و بن مایه فرهنگ اسلامی است؛ چراکه گردآمده‌ای است از طرفه‌های سخن و شگفتی‌های بلاغی و شگرفی‌های فصاحتی و ستارگان درخشان گفتار دینی و دنیایی که در سخنی دیگر، یکجا فراهم نمی‌شود و در کتابی دیگر گرد نمی‌آید. راستی را این کتاب، به شایستگی، شیوه بلاغت (نهج البلاغه) خوانده شده است؛ و به بالاترین جایگاه در ادبیات عرب رسیده است؛ چه، روشنایی از سخن خداوند دارد و خورشیدی است که به فصاحت گفتار پیامبر می‌درخشد.

سرانجام، این کتاب هم از چنبر گمان و تردید بیرون نماند و گروهی با آن به ستیزه برخاستند؛ چنان‌که برخی از آن‌ها گفته‌اند: این کتاب سراسر، سخنان گردآورنده آن است و چیزی از سخنان علی(ع) در آن نیست؛ و پاره‌ای دیگر درباره گردآورنده این کتاب بی‌راهه رفته‌اند و آن را به شریف مرتضی (درگذشته به ۴۳۶ ق) که برادر شریف رضی است، نسبت داده‌اند و گمان کرده‌اند نهج البلاغه را او نوشته و از سخنان امام(ع) نیست. برخی دیگر از این کسان، اندکی کوتاه آمده و گفته‌اند: نهج البلاغه یکسره منحول نیست و بخش‌هایی از آن، از آن علی(ع) است؛ از سویی برخی دیگر، آن مایه زیاد رفته‌اند که پنداشته‌اند نهج البلاغه سخنی سست و بی‌ارزش است و از قریشیان نیست.

آغازین نشانه‌های تردید

نخستین کسی که گردونه تردید در نهج البلاغه را جنباند، قاضی القضاة شمس‌الدین احمد بن خلکان (درگذشته به ۶۸۲ ق) است. او در شرح حال سیدمرتضی می‌گوید: کسان همداستان نیستند که گردآورنده کتاب نهج البلاغه - که در بردارنده سخنانی از امام علی ابن ابی‌طالب(ع) است - آیا اوست و یا برادرش سیدمرتضی. نیز گفته‌اند: این کتاب از سخنان علی(ع) نیست؛ بلکه کسی که آن را فراهم آورده و به امام نسبت داده، خود آن را نوشته است. واللّه اعلم.^۲

پیروی از ابن خلکان

پس از ابن خلکان، گروهی بنای تردیدهای او را افراشتند و کارهای وی را پی گرفتند و راه او را پیمودند و چونان او شبهه‌ها و ترهاتی بافتند سست‌تر از خانه عنکبوت؛ چرا که نه دلیلی آوردند و نه برای سخنانشان پشتوانه‌ای داشتند. یکی از این کسان، یافعی (درگذشته به ۷۶۸ ق) است. او آنچه را ابن خلکان گفته، بی‌کم و کاست و به دور از

بررسی و واشکافی، بازگفته است.^۳ دیگری، صلاح‌الدین صفدی (درگذشته به ۷۶۴ق) است. او در شرح حال شریف مرتضی می‌گوید: اختلاف است که کتاب نهج‌البلاغه را وی نوشته است یا برادرش سیدرضی.^۴

از این‌ها شگفت‌آورتر، کار ذهبی (درگذشته به ۷۴۸ق) است. او با آن مایه اطمینانی که به سیدمرتضی دارد و با آن پایه بزرگواری و دانشی که از او می‌شناسد، وی را در دادگاه تاریخ متهم می‌کند. او در میزان الاعتدال در شرح حال سیدمرتضی آورده است: وی دانش بسیار دارد و متهم است که کتاب نهج‌البلاغه را خود نوشته است. هرکه نهج‌البلاغه وی را بخواند، یقین می‌یابد که آن را به دروغ به امیرالمؤمنین، علی(ع) بسته‌اند. در این کتاب نکوهش آشکار... است و تناقض‌گویی و نکته‌های سست مایه ره در آن یافته است. در این کتاب عبارت‌هایی آمده است که هرکس اصحاب قریشی رسول‌الله(ص) و کسانی را که پس از آن‌ها آمدند بشناسد، اطمینان می‌یابد که بیشتر این کتاب، نادرست افتاده است.^۵ حافظ بن حجر (درگذشته به ۸۵۲ق)، در لسان‌المیزان^۶ درست همان سخن ذهبی در میزان الاعتدال را بازگو کرده است.

۱۳۴

محورهای تردید

گفتنی است، گردونه این پندارها بر دو پایه می‌گردد:

اول - دودلی در این‌که گردآورنده نهج‌البلاغه، شریف رضی است یا برادرش سیدمرتضی؛

دوم - بدگمانی در استناد آنچه در این کتاب است به امیرمؤمنان، علی(ع).

گردآورنده نهج‌البلاغه کیست؟

تردید در این‌که گردآورنده نهج‌البلاغه، شریف رضی و یا برادرش سیدمرتضی است، شایسته نیست شبهه و یا اشکال خوانده شود؛ چرا که آوازه گردآورنده نهج‌البلاغه، چونان خورشید در نیمه روز است. این تردید، به‌واقع پندار و خطایی است برخاسته از نادانی و یا نادان‌نمایی و ستم کسانی که هوس، فرمانشان می‌دهد و آن‌ها دستور می‌برند؛ و تعصب، لگامشان را گرفته است و آن‌ها در پی می‌روند.

چنان‌که گذشت، ابن‌خلکان در شرح حال سیدمرتضی گفته است: «کسان در این‌که گردآورنده نهج‌البلاغه اوست و یا برادرش، همداستان نیستند.» نخستین نکته‌ای که از این سخن به ذهن می‌رسد، این پرسش است که آن کسان کیستند؟ ای کاش ابن‌خلکان،

یکی از آن‌ها را نام می‌برد و پاره‌ای از دلیل‌هایشان را بازمی‌گفت، تا دست‌کم سخنش به تحقیقی علمی بیشتر می‌ماند تا به ادعایی صرف.

شاید در نگاه خواننده گرامی این مقال، کند و کاو در چیزی که حقیقت آن چون روز نمایان است بیهوده باشد؛ اما اگر بدانند که این انگاره نادرست، حتی تا زمان نخستین چاپ نهج‌البلاغه در مصر، دامنگیر آن بوده است؛ بایستی این کار را درمی‌یابد؛ توضیح آن‌که در سال ۱۳۰۲ هجری قمری، نهج‌البلاغه با شرح شیخ محمد عبده در دو جلد در مصر به چاپ رسید و در صفحه عنوان آن چنین آمد: «کتاب نهج‌البلاغه که سیدمرتضی آن را از میان سخنان حضرت امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - برگزیده است»؛ البته این گمان ناراست، یا از ناشر کتاب است و یا از دست‌اندرکاران چاپ آن؛ چرا که شیخ محمد عبده کوچک‌ترین تردیدی در این‌که گردآورنده کتاب، سیدمرتضی است روانداشته.

دلیل دیگر ما برای پرداختن به این موضوع آن است که برخی از هم‌روزگاران ما چون: بستانی و جرجی‌زیدان نیز آنچه را گذشتگان گفته‌اند، بی‌اندکی نقد و بررسی بازگفته‌اند.^۷ زیدان می‌گوید: مشهور است که نهج‌البلاغه از شریف رضی است؛ اما درست آن است که گردآورنده این کتاب، برادر او شریف مرتضی است.^۸ دیگری می‌گوید: پاره‌ای از پژوهندگان و نیز نسخه‌های خطی یمنی، نهج‌البلاغه را به برادرش رضی نسبت می‌دهند؛ حال آن‌که هیچ‌یک از دو طرف، برای اسناد کتاب به سیدمرتضی و یا برادرش سیدمرتضی، دلیل ندارد.^۹

بنابراین، بجاست با تکیه بر پاره‌ای از کتاب‌های شریف رضی که به هیچ‌روی در اصالت اسناد آن‌ها به وی تردید نشده است و نیز دلیل‌هایی دیگر که جملگی گردآورنده بودن سیدمرتضی را آشکارا می‌رساند، بار دیگر بر این حقیقت تاریخی اشارتی رود.

دلیل‌هایی از میراث علمی سیدمرتضی

شریف رضی، در لابه‌لای کتاب‌هایش، از نهج‌البلاغه یاد کرده و آورده است که خود، آن را گردآورده و نهج‌البلاغه از اوست؛ اینک برخی از اشارات او:

۱. در کتاب المجازات النبویه، در شرح حدیث شماره ۲۳ می‌گوید: این مطلب را سخن امیرالمؤمنین، علی (ع) آن‌جا که گفته است: «تخففوا تلحقوا...؛ سبکبار باشید تا زودتر برسید...»^{۱۰} معنی و روشن می‌کند. ما این سخن علی (ع) را در کتابمان که «نهج‌البلاغه» نام دارد و گزیده‌ای از گفتار امام (ع) را در آن گردآورده و یاد کرده‌ایم.^{۱۱}

۲. همانجا، در شرح حدیث شماره ۴۴ می‌گوید: این حدیث مانند سخن علی(ع) است. آن حضرت گفته است: «من يعط باليد القصيرة، يعط باليد الطويلة؛ آن که با دست کوتاه ببخشد، او را با دست دراز ببخشند»^{۱۲}... ما این گفته علی(ع) را در کتاب «نهج البلاغه» خود یاد کرده‌ایم.^{۱۳}

۳. در همان کتاب،^{۱۴} و در شرح حدیث شماره ۱۶۹: «الا و ان الدنيا قد ارتحلت مدبرة، وان الآخرة قد ارتحلت مقبلة؛ بدانید، دنیا کوچ رفتن کرده است و آخرت کوچ آمدن پیش گرفته است» می‌گوید: این سخن با اندکی دگرگونی در واژگان، از امیرمؤمنان، علی بن ابی‌طالب(ع) نیز روایت شده است و ما آن را در کتابمان که «نهج البلاغه» نام گرفته و دربردارنده گزیده‌ای از سخنان علی(ع) در همه معانی و مطالب و گونه‌های سخن است، آورده‌ایم.^{۱۵}

۴. سیدرضی در کتاب حقائق التأویل فی متشابه التزیل در شرح مسأله ۱۸ که درباره او و زاید در آیه «... ولو افتدی به...؛ و اگر به آن فدیة دهند...»^{۱۶} است، پس از بیان شمه‌ای از فرهی بلاغت قرآن کریم، می‌گوید: من همیشه گفته‌ام: اگر پس از گفتار رسول‌الله(ص) سخنی به گرد قرآن برسد و یا شایستگی سنجش با قرآن بیابد، تنها سخن امیرالمؤمنین، علی بن ابی‌طالب(ع) است؛ چرا که امام علی(ع) در فصاحت یکه‌تاز است و کسی را تاب هم‌وردی با او نیست و کسان هرچه بکوشند، دستشان کوتاه و خرما بر نخیل است. اگر کسی بر آنچه گفتیم دلیل می‌جوید، باید کتابی را که ما نوشتیم و «نهج البلاغه» اش نام کردیم، بخواند. این کتاب حاوی گزیده‌ای است از سخنان امام(ع) که اکنون در میان است و دربردارنده مطالب گوناگونی از آن حضرت در قالب سخنرانی و نامه و پند و اندرز است. ما این کتاب را در سه بخش بسامان کردیم، تا هر بخش آن، گونه‌ای از سخنان سه‌گانه امام علی(ع) را جداگانه دربرگیرد. بهره‌گیری از این کتاب بسیار بالا گرفته و خواهان فراوان یافته است؛ چرا که این کتاب گردآمده‌ای است از شگفتی‌ها و طرفه‌های فصاحتی، و گران‌مایگی و بلندپایگی سخن و گوهر و مروارید برترین گفتار.^{۱۷}

۵. شریف رضی در نهج البلاغه، پاره‌ای از کتاب‌های خود را - که کتاب‌شناسان جملگی آن‌ها را از نوشته‌های وی می‌دانند - نام می‌برد. یکی از آن‌ها کتاب خصائص الائمة است که در دو جای نهج البلاغه، از آن یاد شده است:

الف) در مقدمه نهج البلاغه، آن‌جا که می‌گوید: «من آن‌گاه که جوان بودم و شاهد زندگی تروتازه و شاداب بود؛ با تکیه بر گلچینی از اخبار و گوهرهایی از گفتار امامان(ع)، به نگارش کتابی درباره ویژگی‌ها و فضیلت‌های آنان نشستم و از آنچه مرا بدین کار

و داشت، در مقدمه کتاب یاد کردم. چون فصلی در ویژگی‌ها و فضیلت‌های امیرالمؤمنین علی(ع) پرداختم؛ ناسازگاری روزگار و امروز و فردا کردن، مرا از پرداختن به مانده کتاب بازداشت؛^{۱۸}

ب) هنگام شرح سخن علی(ع): «... تخففوا تلحقوا...؛ سبکبار باشید تا زودتر برسید...» در متن نهج البلاغه، می‌گوید: چه سخن ژرف و دست‌نیافتنی است، و ه که چه لبریز از معرفت و سرشار از حکمت است. ما در کتاب خصائص به بزرگی قدر و شرافت گوهر آن اشاره کرده‌ایم.^{۱۹}

دلیل‌های دیگر

الف) همه فرهنگ‌نامه‌های شیعی، آشکارا از درستی اسناد گردآوری نهج البلاغه به سیدرضی سخن می‌گویند و از روزگار سیدرضی تاکنون به این امر اطمینان دارند؛^{۲۰} ب) دلیل دیگر، سلسله سند مشایخ اجازه به عالمان و محدثان است؛ توضیح آن‌که، عالمان و محدثان، پس از کسب اجازه علمی از استادان بزرگ خود، کتاب‌های حدیثی را که متن آن‌ها را می‌خوانند، برای دیگران بازمی‌گفتند و یا باز می‌نوشتند و مقابله و مقایسه و اصلاح و ثبت می‌کردند.

از جمله این اجازه‌ها، اجازه علمی برای نقل و روایت نهج البلاغه است. از این اجازه‌ها به حد تواتر وجود دارد و در هیچ‌یک از آن‌ها شک و عیبی راه ندارد و سلسله سند همه آن‌ها به شریف رضی می‌رسد.^{۲۱}

[در این جا تنها به پاره‌ای از این اجازه‌های علمی اشاره می‌کنم:

۱. اجازه دختر سیدمرتضی که از سیدرضی گرفته است. ابن‌اخوه می‌گوید: دختر مرتضی گفت: عمویم نهج البلاغه را بر من خواند؛
۲. ابومنصور عکبری، نهج البلاغه را نزد سیدرضی خوانده و از او روایت کرده است. راوندی می‌گوید: ابونصر غاری، از ابومنصور عکبری و او از سیدرضی برای ما روایت کرد؛

۳. عبدالکریم بن محمد دیباجی، معروف به سبط بشر حافی، یکی از راویان نهج البلاغه است. او می‌گوید: سیدرضی نهج البلاغه را بر من خواند و من از او فرا گرفتم. راوندی می‌گوید: آنچه ابن‌اخوه از نهج البلاغه برایم گفت، از ابوالفضل نافلی بازگو کرد و او از سبط بشر حافی گفت و سبط هم از سیدرضی نقل کرد؛

۴. ابوجعفر حسن طوسی، نهج البلاغه را از سیدرضی بازگفته است. راوندی

می‌گوید: نهج البلاغه را از ابوجعفر بن علی بن محسن حلبی شنیدم و او از شیخ طوسی می‌گفت و شیخ طوسی از سیدرضی بازگفته است؛

۵. محمد بن علی حلوانی، نهج البلاغه را از سیدرضی نقل کرده است. رواندی می‌گوید: سیدابوصمصام ذوالفقار بن محمد بن معبد حسینی، برایم از قول حلوانی نهج البلاغه خواند و گفت: حلوانی از سیدرضی بازگو کرده است؛

۶. ابوالحسن علی بن زید بیهقی از محمد بن همام بغدادی و او از استادش سیدرضی نهج البلاغه را روایت کرده‌اند؛

۷. محمد بن علی بن احمد بن بندار، به شیخ فقیه ابو عبدالله حسین در سال ۴۹۹ق. اجازه روایت نهج البلاغه داده است؛

۸. علی بن محمد بن حسین متطبب در سال ۵۸۹ق. برای علی بن فضل الله حسینی اجازه روایت نهج البلاغه نوشته است؛

۹. فخرالدین محمد بن حسن حلی در سال ۷۴۱ (ه. ق) به ابن مظاهر، اجازه روایت نهج البلاغه داده است؛

۱۰. جمال‌الدین بن ابی‌المعالی در سال ۷۳۰ (ه. ق) از محمد بن حسین بن ابورضا علوی اجازه روایت نهج البلاغه گرفته است؛

۱۱. علامه محمدباقر مجلسی در سال ۱۰۶۲ (ه. ق) از پدرش محمدتقی مجلسی اجازه نقل نهج البلاغه گرفته است؛

۱۲. شهید زین‌الدین عاملی برای حسین بن عبدالصمد عاملی اجازه نقل نهج البلاغه نوشته است. [۲۲]

ج) نسخه‌های خطی نهج البلاغه نیز بر درستی اسنادگردآوری این کتاب به سیدرضی از روزگار او تاکنون دلالت دارد و آشکارا این کتاب را به وی نسبت می‌دهد. این نکته را بروکلیمان هم درباره نسخه‌های یمنی نهج البلاغه یادآور شده است.

حقیقت آن است که در میان میراث نوشتاری شیعه، هیچ کتابی به اندازه نهج البلاغه، نسخه خطی کهن ندارد. سیدعبدالعزیز طباطبائی، شمار این نسخه‌ها را از قرن پنجم تا دهم، ۱۷۲ نسخه خطی دانسته است.^{۲۳} یکی از این نسخه‌های خطی، در کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی (ره) به شماره ۳۸۲۷ نگهداری می‌شود و از سال ۴۶۹ (ه. ق) به یادگار مانده است.

د) نهج البلاغه، نظر بزرگ‌ترین دانشمندان و ادیبان را به خود جلب کرده و تلاش‌های آنها را متمرکز و یک‌سویه کرده است؛ در نتیجه، آنها از روزگار گردآوری نهج البلاغه تا

به امروز، به شرح و تفسیر آن نشسته‌اند؛ چنان‌که شمار شرح‌های آن، [دست‌کم به ۲۱۰] شرح می‌رسد.^{۲۴} سیدطباطبائی در این باره می‌گوید: نخستین و کهن‌ترین شارح نهج‌البلاغه سیدفضل‌الله نوری راوندی است. وی در سال ۵۱۱ (ه. ق.)^{۲۵} استنساخ نهج‌البلاغه را از روی خط نویسنده آن به پایان رساند. در اعیان‌الشیعه و کشف‌الحجب آمده است: کهن‌ترین شرح نهج‌البلاغه، اعلام نهج‌البلاغه اثر سیدعلی بن ناصر از همروزگاران سیدرضی گردآورنده نهج‌البلاغه است.^{۲۶} از دیگر شارحان بنام نهج‌البلاغه می‌توان دانشمندان زیر را نام برد:

[۱. احمد بن محمد بن وبری خوارزمی از دانشمندان قرن پنجم (ه. ق.) از شرح وی هنوز نسخه‌ای یافت نشده است. قطب‌الدین کیدری در شرح خود، از کتاب وبری بارها یاد و نقل کرده است؛

۲. ابوالحسن علی بن زید بیهقی که از دانشوران قرن ششم (ه. ق.) است و شرح گران‌قدری دارد با عنوان معارج نهج‌البلاغه. این کتاب به تحقیق محمدتقی دانش‌پژوه و به همت کتابخانه آیه‌الله مرعشی (ره) نجفی چاپ شده است؛

۳. سعید بن هبت‌الله قطب‌الدین راوندی، از محدثان بزرگ قرن ششم (ه. ق.) کتاب وی منهاج‌البراعة است که با تحقیق سیدعبدالطیف کوه‌کمره‌ای و به همت کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی (ره) چاپ شده است؛

۴. قطب‌الدین محمد بن حسین کیدری بیهقی از شاعران و محققان برجسته قرن ششم (ه. ق.) نام شرح او حدائق‌الحقائق است و با تحقیق شیخ عزیزالله عطاردی به چاپ رسیده است؛

۵. عزالدین عبدالحمید بن ابی‌الحدید، که از مشهورترین شارحان نهج‌البلاغه در قرن ششم (ه. ق.) است و کتابش بارها چاپ شده است و به تازگی دکتر محمود مهدوی دامغانی، چند جلد آن را ترجمه و چاپ کرده است؛

۶. کمال‌الدین عبدالرحمان بن محمد عتائقی حلی، از دانشمندان قرن هفتم و هشتم (ه. ق.) است و شرحی بر نهج‌البلاغه دارد که از شرح‌های معتبر به شمار است و تنها ثلثی از آن در کتابخانه مدرسه نمازی شهرستان خوی موجود است؛

۷. ابوالفضل حسن بن محمد صغانی (۵۷۷-۶۵۰ ه. ق.) ظاهراً تاکنون از شرح او نسخه‌ای به دست نیامده است؛

۸. جمال‌الدین ابومنصور حسن بن یوسف (علامه حلی) که از بزرگان شیعه در قرن هفتم و هشتم (ه. ق.) است. وی شرحی بر نهج‌البلاغه پرداخته که در کتاب خلاصة الاقوال خود از آن یاد کرده است؛

۹. کمال‌الدین میثم بن علی بحرانی، از دانشمندان بنام شیعه در قرن هفتم (ه. ق). وی دست‌کم سه شرح بر نهج‌البلاغه نگاشته که یکی از آنها چاپ شده است. کار او در این شرح بیشتر کلامی و فلسفی و ادبی است؛
۱۰. ابوطالب تاج‌الدین، معروف به ابن‌الساعی از دانشمندان قرن هفتم (ه. ق). او شرحی بر نهج‌البلاغه داشته است که مؤلف منتجب‌المختار از آن نقل کرده است؛
۱۱. رضی‌الدین علی بن موسی بن طاووس که از دانشمندان و زاهدان بنام شیعه است و شرحی بر نهج‌البلاغه داشته که حاج میرزا حسین نوری در خاتمه مستدرک از آن نام برده است. تاکنون نسخه‌ای از این اثر یافت نشده است؛
۱۲. ملاعبدالباقی صوفی تبریزی ملقب به دانشمند (درگذشته در ۱۰۳۹ ه. ق). کتاب وی منهاج‌الولاية فی شرح نهج‌البلاغه است که به تازگی و با تحقیق و تصحیح حبیب‌الله عظیمی در دو جلد چاپ و منتشر شده است؛
۱۳. مرحوم علامه شیخ محمدتقی تستری، از دانشمندان بزرگ معاصر که کتاب نهج‌الصباغة فی شرح نهج‌البلاغه را نگاشته و منتشر شده است؛
۱۴. مرحوم محمدجواد مغنیه، شرح او فی ظلال نهج‌البلاغه نام دارد و چاپ شده است؛
۱۵. ملاصالح قزوینی (۱۰۵۲ - ۱۱۰۹ ه. ق) شرحی دارد به فارسی با نام شرح نهج‌البلاغه که چاپ شده است؛
۱۶. مرحوم علامه محمدتقی جعفری، شرح گسترده ایشان با عنوان ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه زبانزد اهل فن است؛
۱۷. علی محمد علی دخیل که از معاصران است و شرحش، در حاشیه نهج‌البلاغه چاپ شده است.
۱۸. محمد بن عمر فخرالدین رازی، از دانشمندان بزرگ اهل سنت در قرن ششم (ه. ق) است و شرحی بر نهج‌البلاغه داشته که فقطی در آثار الاحکام از آن یاد کرده است. ۲۷ گذشته از شرح‌های یادشده، شرح‌های فراوان دیگری نیز بر نهج‌البلاغه نوشته شده است که برخی از آنها شرح پاره‌ای از این کتاب عظیم است. ۲۸ باری، اگر آنچه را در یک‌صد سال گذشته درباره نهج‌البلاغه انجام شده، براین مجموعه بیفزاییم، نزدیک به ۴۰۰۰ کتاب درباره نهج‌البلاغه خواهیم داشت.].
- با وجود تصریحات سیدرضی در کتاب‌هایش و نیز دلایل‌هایی چند که بر شماردیم، دیگر برای تردید در این‌که گردآورنده نهج‌البلاغه سیدرضی است، جایی نمی‌ماند و

پافشاری بر این که برادرش سیدمرتضی گردآورنده نهج البلاغه است، سبک سری و اصرار بر نادرست است.

شک در انتساب نهج البلاغه به امیرمؤمنان علی(ع)

کسانی که در نهج البلاغه شک رواداشته‌اند، می‌گویند: این کتاب از سخنان گردآورنده آن سیدمرتضی است و از گفتار امام علی(ع) به شمار نیست. اگر اینان نیک نظر کنند، درمی‌یابند که نهج البلاغه، هم سیاق روش گفتاری شناخته شده حضرت امیرالمؤمنین(ع) است و با سبک سخنانی که ادیبان و دانشمندان از امام علی(ع) از بردارند و مسلم می‌دانند که از سخنان امام علی(ع) است، سازگار است. هم‌چنین بر آن‌ها روشن می‌شود که سخنان امام علی(ع) و گفتار سیدمرتضی(ره)، هر یک ویژگی‌هایی دارد که آن را به روشنی از دیگری جدا می‌کند. سخن امام علی(ع) کجا و گفته سیدمرتضی کجا؟! چگونه می‌شود این را از آن بازشناخت؟ هرگز زر با سیم اشتباه نمی‌شود.

آنان که نهج البلاغه را جای تردید پنداشته‌اند، به دلیل‌هایی درآویخته‌اند که پاره‌ای از آن‌ها را از مستشرقانی چون هوار^{۲۹} و ماسینون^{۳۰} که بنای کارشان بر شک‌آفرینی در همه آثار اسلامی است، گرفته‌اند. برخی از مهم‌ترین این دلیل‌ها چنین است:

۱. سیدمرتضی در آغاز و یا لابه‌لای نهج البلاغه، از منابعی که به آن‌ها رجوع کرده، و نیز از مشایخی که از آن‌ها بازگفته، یاد نکرده است؛

۲. در نهج البلاغه سجع و آرایش‌های لفظی و صنایع ادبی‌ای هست که روزگار علی(ع) با آن‌ها آشنا نبوده و آن‌ها را نمی‌شناخته است. این مقولات ادبی، تنها پس از جاهلیت و صدر اسلام، در ادبیات عرب پدیدار شده است و ادیبان عصر عباسی شیفته آن شدند. سیدمرتضی پس از این دوران و در زمانی که ادیبان با این سبک خو گرفته بودند، زیسته، و در نتیجه کتاب را به سبک و سیاق آن‌ها نگاشته است؛

۳. در نهج البلاغه، برای شرح مسائل و فضیلت‌های اخلاقی، به بخش کردن و دسته‌بندی و شمارش آن‌ها روی شده است؛ می‌دانیم که در دوران علی(ع) چنین نمی‌کردند؛

۴. در نهج البلاغه، به صحابه رسول‌الله(ص) تاخته و آن‌ها را نکوهیده‌اند. این کار از کسی چون علی(ع) سر نمی‌زند؛ مثلاً در لابه‌لای این کتاب، معاویه و عمرو پسر عاص و نیز هرکسی که آن دو را تأیید کرده و به پشتیبانی از سیاستشان پرداخته، سرزنش شده است؛

[۵]. در نهج البلاغه از رخدادهای آینده، بسیار سخن رفته است؛ چنان و چندان که گویی علی(ع) از نهران آگاه بوده و فردا را در آینه امروز می دیده است. چگونه می شود کسی از آنچه پس از خود رخ خواهد داد، بگوید و گفته اش راست درآید.^{۳۱} در نهج البلاغه از آمدن و سوختن و کشتن و بردن تاتار سخن رفته است.^{۳۲} به پیدایش اموی^{۳۳} و ستم و فتنه^{۳۴} حجاج و آشوب و ویرانی در کوفه^{۳۵} و دولت مهدی(عج) اشارت رفته^{۳۶} و آمده است که اسلام را پوستین واژگونه پوشند و آن را جز آنچه است، نمایند.^{۳۷} شگفتا! علی چگونه آمدن قمرطیان می دانست؟^{۳۸} و چه سان پیش از نبرد، از شمار شهیدان دوست و جان به دربرندگان دشمن در روز واقعه آگاه بود؟^{۳۹} مگر می شود کسی تاریخ نیامده بخواند و رخداد نیفتاده بداند؟

۶. در نهج البلاغه، چنان از طاووس یاد شده^{۴۰} که پنداری گوینده، سالها با این پرنده بوده است؛ نگارنده نهج البلاغه آشکارا می گوید: آنچه درباره طاووس می پردازد، از روی دیده است، نه شنیده؛ آنگاه پاره ای انگاره های مردم را درباره طاووس، نادرست می خواند و از زیبایی ها و رنگ و روی و ناز و رفتار خرامانه و پرگشودن عاشقانه و ریزه کاری های آفرینش در این پرنده زیبا می گوید. آیا حجاج زیستگاه طاووس است؟ علی(ع) کجا طاووس دیده و این چنین ریز در آن کاویده است؟

۷. واژه وصی و نیز وصایه، فراوان در نهج البلاغه آمده است؛ می دانیم که این دو واژه در عصر امام علی(ع)، برای مردم شناخته و در میان آنها مرسوم نبوده و پس از دوران علی(ع) ساخته شده است؛

۸. پاره ای از خطبه ها و نامه های نهج البلاغه - مانند خطبه قاصعه و نامه امام(ع) به فرزندش امام حسن(ع) و نیز نامه ایشان به مالک اشتر - بسیار بلند است. این گونه گفتن و نوشتن با روش شناخته شده صحابه رسول الله(ص) سازواری ندارد؛

۹. در نهج البلاغه، از زهد و وانهادن دنیا و یاد مرگ، بسیار سخن رفته است. این امر از سویی پیامد آشنایی جهان اسلام با فرهنگ مسیحیت است و از سوی دیگر تأثیر صوفیان بر فرهنگ اسلامی را می رساند؛ و این هر دو پس از دوران علی(ع) رخ داده است؛

۱۰. در پاره ای از کتابها و مأخذهای کهن، برخی از عبارات های نهج البلاغه به کسانی غیر از امام علی(ع) نسبت داده شده است؛

۱۱. در بسیاری از فرهنگ های لغت و آثار ادبی، از نهج البلاغه شاهی نیامده است؛

۱۲. بحث های فلسفی و کلامی آمده در نهج البلاغه، در صدر اسلام پیشینه ندارد و

پیامد روابط فرهنگی مسلمانان با دیگران است که پس از دوران علی(ع) رخ داده.

پاسخ شبهه نخست: بی‌سند بودن نهج البلاغه

سیدرضی، آنچه را گردآورده، از کتاب‌های دانشمندان و ادیبان و نیز منابع معتبری گرفته است که در کتاب نهج البلاغه هم‌گانه به آن‌ها اشاره کرده است؛ البته او از گردآوری نهج البلاغه، فراهم کردن منبعی برای برگرفتن هنجارهای شرعی از آن را نخواست است؛ بلکه هدف پی‌نهادی او از این کار، نشان دادن گوشه‌ای از شگفتی‌های بلاغی و شگرفی‌های فصاحتی سخنان امام(ع) به مردم بوده است و از این روست که از سندهای کار خود نگفته است، مگر به ضرورت.

گفتنی است، نیک می‌دانیم که اگر جناب سیدرضی(ع) منابع و مصادر کار خویش را می‌آورد، باز هم پاره‌ای از کسان می‌گفتند: برخی از دانشوران شیعه، به علم حدیث پرداخته، و راویان ثقه را شناسا شده، و منابع و مصادر صحیح را آموخته‌اند؛ آن‌گاه حدیث‌هایی که با مذهبشان سازوار است ساخته، و به این منابع و مصادر نسبت و ارجاع داده‌اند و با این حدیث‌های خودساخته، فراوانی از دانشمندان را فریفته و گمراه کرده‌اند.^{۴۱} پس اگر سیدرضی(ره) آنچه اینان می‌گویند می‌کرد و یا نمی‌کرد، فرقی نداشت و رویکرد اینان به نهج البلاغه یکی بود.^{۴۲}

۱۴۳

منابع و مصادر یاد شده در نهج البلاغه

جناب شریف رضی(ره) در لابه‌لای کتابش، پانزده بار به شماری از کتاب‌ها و روایت‌ها و حکایت‌ها اشاره کرده است و این خود دلیلی است دندان شکن بر رجوع گردآورنده نهج البلاغه به مصادر نخستین و روایات و کتاب‌های مرجع معتبر. برخی از کتاب‌هایی که سیدرضی بدانها اشاره کرده، این‌هاست: بیان و تبیین جاحظ (درگذشته به ۲۰۵ هـ. ق)، تاریخ طبری (درگذشته به ۳۱۰ هـ. ق)، جمل واقدی (درگذشته به ۲۰۷ هـ. ق)، مغازی سعید بن یحیی اموی (درگذشته به ۲۴۹ هـ. ق)، مقامات ابوجعفر اسکافی (درگذشته به ۲۴۰ هـ. ق) مقتضب مبرد (درگذشته به ۲۸۵ هـ. ق). سیدرضی هم‌چنین از حکایت امام باقر(ع) و ثعلب از ابن‌اعرابی و خبر ضرار ضبائی و نیز روایت ابوجحیفه و کمیل بن زیاد نخعی و مسعدة بن صدقه از امام صادق(ع) گفته است و از آنچه که ابوعبیده قاسم بن سلام (درگذشته به ۲۲۴ هـ. ق) و آنچه به خط هشام بن کلبی (درگذشته در ۲۰۴ هـ. ق) یافتنی است؛ یاد کرده است.

کسانی که پیش از سیدرضی سخنان امام علی(ع) را گردآوری کرده‌اند.

ابن‌ابی‌الحدید در وصف فصاحت امیرالمؤمنین(ع) می‌گوید: واما فصاحتش، او

پیشوای فصیحان است و سرور بلیغان و درباره سخن او گفته شده است: فروتر از سخن آفریدگار و فراتر از گفتار آفریدگان است. کسان از او گفتن و نوشتن آموختند. هنگامی که محفن بن ابی محفن به معاویه گفت: از نزد ناتوانترین مردم در گفتار، پیش تو آمدم! معاویه به او گفت: وای بر تو! چه می‌گویی! به خداوند سوگند کسی جز او فصاحت را در میان قریش پی نهاد و برپا نداشت.^{۴۳}

از این روست که گفتار امام(ع) در میان راویان و دانشوران و ادیبان، چندان مورد عنایت و محل توجه است که سخنان هیچ‌یک از اهل بلاغت با همه فراوانیشان در جاهلیت و اسلام، به پای آن نمی‌رسد. برخی از دانشوران، سخنان امام را گردآورده‌اند. شماری از آن‌ها خطبه‌های آن حضرت را روایت کرده‌اند. گروهی، گفته‌های امام را از برکرده‌اند. پاره‌ای از روش امام اثر پذیرفته‌اند. دسته‌ای، کلمات قصار امام را به نظم کشیده‌اند؛ چنان‌که عده‌ای در روزگار امام(ع)، سخنانش را تدوین کرده‌اند و به خاطر سپرده‌اند و تا امام(ع) لب به سخن گشوده است، گفتار سراسر گل و آژهایش را نوشته‌اند. ابواسحاق سبعی از حارث اعور نقل می‌کند که: امیرالمؤمنین(ع) پس از نماز عصر خطبه‌ای غرا خواند. شنوندگان از زیبایی‌های آن و نیز آنچه در بزرگداشت خداوند گفته بود، به شگفت آمدند. ابواسحاق می‌گوید: به حارث گفتم: آیا آن خطبه را از برکردی؟ گفت: آن را نوشته‌ام، سپس آن را از روی نوشته‌اش بر ما املا کرد: «ستایش خدایی راست که نمی‌میرد و عجایبش پایان نمی‌پذیرد...».^{۴۴}

مسعودی می‌گوید: امام علی(ع) کسی است که مردم چهارصد و هشتاد و اندی از خطبه‌های او را از بردارند. امام(ع) این خطبه‌ها را ناگهانی و ارتجالی ایراد می‌کرد و مردم آن‌ها را در گفتار و نوشتار به کار می‌بردند.^{۴۵}

از آن‌جا که سخن امام علی(ع) ویژگی‌هایی دارد که آن را از سخنان دیگر خطیبان جدا می‌کند و روش گفتاری وی آشکارا با بلیغ‌گویان و ارباب سخن فرق دارد، بسیاری از دانشوران و ادیبان در گذر روزگار کوشیده‌اند سخنان امام(ع) را در کتاب‌هایی جداگانه و دیوان‌هایی ویژه گردآورند که پاره‌ای از آن‌ها برجای مانده و فراوانی از میان رفته است. ابن ابی الحدید در این باره می‌گوید: همین اندازه بدان که برای هیچ‌یک از صحابه که فصاحتی داشته‌اند، ده یک و حتی بیست یک آنچه از امام علی(ع) گردآوری کرده، گرد نیآورده‌اند.^{۴۶}

پیش از سیدرضی ۲۲ کتاب درباره سخنان امام(ع) نوشته شده است.^{۴۷} از نگارندگان و گردآورندگان این کتاب‌ها می‌توان به کسان زیر اشاره کرد:

در قرن اول: حارث اعور همدانی (درگذشته به ۶۵ ه. ق)؛ زید بن وهب جهنی (درگذشته به ۹۶ ه. ق). جهنی کتابی از خطبه‌های امام در نماز جمعه‌ها و روزهای عید و جز این‌ها گرد آورد.

در قرن دوم: ابراهیم بن حکم کوفی؛ ابومنذر هشام بن محمد بن سائب کلبی (درگذشته به ۲۰۴ ه. ق یا ۲۰۶ ه. ق)؛ مسعدة بن صدقه؛ محمد بن عمر واقدی (درگذشته به ۲۰۷ ه. ق)؛ لوط بن یحیی ازدی (درگذشته به ۱۵۷ ه. ق).

در قرن سوم: ابوالحسن علی بن محمد بغدادی (درگذشته به ۲۲۵ ه. ق)؛ صالح بن ابوحاماد؛ ابوالخیر رازی؛ ابراهیم بن سلیمان فهیمی؛ ابواسحاق خزازی؛ اسماعیل بن مهران سکونی؛ ابوالحسن بن عبدالله سعدی (درگذشته به ۲۳۴ ه. ق)؛ سید عبدالعظیم حسنی (درگذشته به ۲۵۴ ه. ق)؛ ابوعثمان عمر بن بحر جاحظ (درگذشته به ۲۵۵ ه. ق) که یک صد سخن از گفته‌های [قصار] امام (ع) را جداگانه گردآوری و گزینش کرده است و ثعالبی (درگذشته به ۴۲۹ ه. ق) آن‌ها را در کتابش الاعجاز و الایجاز آورده است و پس از او خطیب خوارزمی (درگذشته به ۵۶۸ ه. ق) آن‌ها را در کتاب خود مناقب امیرالمؤمنین از قول جاحظ یاد کرده است. [این یک صد کلمه قصار] در گونه‌های کلامی نظم و نثر و ترجمه در میان مردم دست به دست می‌گشته است. از دیگر گردآورندگان قرن سوم، ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی (درگذشته به ۲۸۳ ه. ق) است.

در قرن چهارم: ابوبکر محمد بن حسن بن درید ازدی (درگذشته به ۳۲۱ ه. ق)؛ عبدالعزیز بن یحیی جلودی (درگذشته به ۳۳۲ ه. ق)؛ قاضی نعمان مغربی (درگذشته به ۳۶۳ ه. ق) و بسیاری دیگر که با یاد نام آن‌ها سخن به درازا می‌کشد.

گذشته از این‌ها، خطبه‌ها و نامه‌های امام علی (ع) در تاریخ‌ها، رزم‌نامه‌ها، شرح‌حال‌ها، خطابه‌نامه‌ها و به‌ویژه کتاب‌های ادبی آمده است. هم‌چنان‌که پندها و کلمات قصار آن حضرت در اندرنامه‌ها و کتاب‌های دعا یاد شده است و شماری از آن‌ها را در کتاب غریب ابو عبید قاسم بن سلام و نیز کتاب غریب ابن قتیبه می‌توان دید. شیخ آقابزرگ تهرانی می‌گوید: این منابع معتبر و کتاب‌های مورد اعتماد، در کتاب‌نامه وزیر، شاپور ابن اردشیر و دیگر کتابخانه‌های بغداد، زیر نظر شریف رضی (ره) بوده است و او از آن‌ها برای گردآوری سخنان امیرالمؤمنین (ع) و عرضه آن‌ها به گونه کتابی جداگانه، استفاده می‌کرده است.^{۴۸}

از آنچه آمده روشن می‌شود که شریف رضی تک سوار این میدان نبوده است، گرچه او بر باره‌ای بوده است که کسی به گرد و گردش نمی‌رسیده. نیز او نه نخستین گردآورنده

سخنان امیرالمؤمنین علی(ع) است و نه آغازین تدوین‌کننده آن‌ها به شمار می‌رود. باری، با آن مایه بزرگواری و ناب‌گوهری و فضیلت و شایسته‌خویی و امانتی که تاریخ از سیدرضی به یاد دارد، متهم کردن او به سرقت ادبی و نسبت دادن گفتار خود علی(ع) و منحول خواندن نهج‌البلاغه، سخنی ناروا و داوری گزافانه‌ای است و بی‌پروایی در تهمت‌رواداشتن، و حق‌کشی از سر تعصب است و در پی هوای نفس رفتن.

منابع نهج‌البلاغه

دکتر زکی مبارک می‌گوید: هیچ‌گزیزی نیست، ناگزیر باید بپذیریم که نهج‌البلاغه منبع و مصدری دارد؛ که اگر چنین نباشد، نهج‌البلاغه گواهی است بر این‌که شیعه تواناترین مردم در آفرینش سخنان بلیغ است.^{۴۹} پژوهندگان متون کهن، معلوم داشته‌اند که آنچه در نهج‌البلاغه است در کتاب‌های پیشینیان یافتنی است - گرچه سیدرضی از آن‌ها یاد نکرده است - و همه می‌دانند و مشهور است که این سخنان، از امیرالمؤمنین امام علی(ع) است. امروزه دست یافتن به همه منابع کار سیدرضی(ره) ناشدنی است؛ زیرا کتاب‌های فراوانی در روزگار او وجود داشته که دست روزگار آن‌ها را برباد داده است و از آن‌ها جز اندکی برجای نمانده است. سیدرضی(ره) برای گردآوری سخنان امام علی(ع)، بیشتر از کتابخانه برادرش علم‌الهدی، که به دارالعلم معروف بوده است، و نیز کتابخانه بیت‌الحکمه ابونصر شاپور بن اردشیر و زیر آل‌بویه که با آمدن طغرل به یک سوزانده شد، و پاره‌ای از کتابخانه‌های عمومی در مسجدها و مدرسه‌ها، بهره‌گرفته است.

این کتابخانه‌ها از حوادث روزگار بر کنار نبوده است؛ چنان‌که کتابخانه بیت‌الحکمه وزیر دیلمیان در آتش نادانی و وحشی‌گری تاتاران سوخت. استاد امتیاز علی‌عشری در این باره می‌گوید: اگر باد سیاه تاتار برگ و بر بغداد را نمی‌سوخت و فرو نمی‌ریخت و اگر کتابخانه‌های گران‌مایه‌ای که در بی‌خردی جاهلان سوخت، مانده بود، اکنون به منبع و مرجع همه آنچه در نهج‌البلاغه است، دست‌رسی داشتیم. در عین حال بسیاری از منابع نهج‌البلاغه در کف ابن‌ابی‌الحدید شارح نهج‌البلاغه بوده است و وی عبارت‌هایی را از آن‌ها در شرح خود بازگفته است. با مطالعه شرح او می‌توانیم پاره‌ای از آبشخورهای نهج‌البلاغه را بشناسیم.^{۵۰}

تلاش‌هایی پیروزمندانه برای شناسایی اسناد نهج‌البلاغه

شماری از دانشمندان خبره، فهرست‌های بسامانی از نهج‌البلاغه فراهم آورده‌اند. پاره‌ای

از این فهرست‌ها که به دائرةالمعارف می‌ماند، پژوهندگان را یاری می‌کند تا آنچه را در نهج البلاغه است، در آبخور اصلی آن بیابند. اگر جست‌وجوگری به این آثار رجوع کند، یقینش به درستی استناد نهج البلاغه به امیرالمؤمنین علی(ع) چنان و چندان فزونی پذیرد که دیگر به هیچ روی شک و تردید در آن راه نیابد.

اینک پاره‌ای از این آثار و نویسندگان دانشور آن‌ها را برمی‌شمارم:

۱. مدارک نهج البلاغه، اثر شیخ هادی آل کاشف الغطاء؛

۲. استاد نهج البلاغه، از استاد امتیاز علی عرشی؛^{۵۱}

۳. الامام علی و نهج البلاغه، نوشته استاد حسین بستانه؛

۴. ماهو نهج البلاغه، اثر سید هبیب‌الدین شهرستانی؛^{۵۲}

۵. مصادر نهج البلاغه و اسانیده، اثر سید عبدالزهراء حسینی خطیب. ایشان در نگارش این کتاب، از جمله بر ۱۱۴ منبع که جملگی پیش از سال ۴۰۰ هجری قمری نوشته شده است تکیه دارد. کتاب او از ساختار تألیفی شایسته‌ای برخوردار است و بیش از آثار پیش از خود به گردآوری و شمارش آبخورهای نهج البلاغه پرداخته است؛

۶. روش تحقیق در اسناد و مدارک نهج البلاغه، کار [مرحوم حجة الاسلام والمسلمین]

محمد دشتی؛

[۷. بررسی اسناد و مدارک نهج البلاغه، از مرحوم دکتر سید جواد مصطفوی؛

۸. پژوهشی در اسناد و مدارک نهج البلاغه، اثر دکتر سید محمد مهدی جعفری؛

۹. نهج البلاغه «...لمن؟»، نوشته محمد حسین آل یاسین؛

۱۰. بحثی کوتاه پیرامون نهج البلاغه، آیه الله رضا استادی؛

۱۱. نهج البلاغه: توثیقه و نسبته للامام علی(ع)، اثر استاد حامد حنفی داود (جزوه‌ای است

نزدیک به ۱۲ صفحه)؛

۱۲. مقدمة فی مصادر نهج البلاغه، از آیه الله حسن حسن زاده آملی.]

این سندهای تاریخی، تنها به کار شناسایی و شناساندن آبخورهای نهج البلاغه نمی‌آید؛ بلکه آکنده از دلیل‌ها و برهان‌های قانع‌کننده است و سند پاکی دامن نهج البلاغه و گردآورنده بزرگوار آن از تهمت‌های رنگارنگ و سخنان ناروای برخاسته از هوای نفسی است که درباره آن دو روا داشته‌اند.

موافقان و مخالفان استناد نهج البلاغه به امام علی(ع)

از دیرباز تا کنون، نهج البلاغه پیوسته در میان دو گروه ره پیموده است: گروهی با او، و

گروهی بر او. گروه نخست در شمار و نیرو و برهان، برتر از گروه دوم بوده است. چنان‌که گذشت، از پیشینیان کسانی چون ابن‌خلکان، یافعی، صفدی، و ذهبی، از مخالفان اسناد نهج‌البلاغه به امام علی (ع) به شمار می‌روند؛ و کسانی چون بستانی^{۵۳} و جرجی^{۵۴} زیدان در دوران معاصر از آن‌ها پیروی کردند و سرانجام این دشمنی در کسانی چون طه حسین و احمد امین و شوقی ضیف نیز مؤثر افتاد و آن‌ها را برانگیخت تا آن رویکرد ویرانگر را پی‌گیرند.

دکتر حامد داوود در این باره می‌گوید: چه بسا عذر شخص طه حسین را بپذیریم؛ چرا که روش او شک و تردید در همهٔ اموری است که در حوزهٔ میراث علمی است. این روش شک‌مداران، رفته رفته بر اندیشه و افکار او چیره‌گشت و پاره‌ای ناگسستنی از اندیشه و روش مضحک و گزنده او شد. شک و شبههٔ او دربارهٔ نهج‌البلاغه، مسبوق به هدفی معین که معطوف به موضع او نسبت به امام علی (ع) باشد نیست؛ بلکه شک او دربارهٔ نهج‌البلاغه، برخاسته از ژرفای دریای تردیدی است که بر ساختار اندیشهٔ او چیره شده است؛ و اما شاگردان و پیروان طه حسین، که وی بر ذهن و زبان‌شان چیره گشته است و آن‌ها چکیدهٔ شخصیت او به شمارند، ناخودآگاه به روش شکاکانه‌ای روی کرده‌اند که برگزیده طه حسین دربارهٔ اموری است که در حیطه میراث علمی جای دارد.

احمد امین، نخستین کسی است که در شیپور شک در نهج‌البلاغه دمید و شاگردش دکتر شوقی ضیف نیز با او همسو و هم‌نوا شد و درنیافت که تاریخ ادبیات، چه مسؤولیت سنگینی بر دوش کسانی می‌نهد که این رویکرد را بی‌کند و کاو و بررسی به اندازه می‌پذیرند. شوقی ضیف در کتاب مکتب‌های هنری در نثر عربی به این گرایش خود اشاره می‌کند. او در برخورد با آثاری جز نهج‌البلاغه نیز، متأثر از این رویکرد مقلدانه است. معاصران ما، هنوز هم در دریای شک خود نسبت به استناد این کتاب بزرگ به آن مرد نمونه که پیامبر اکرم (ص) او را دروازهٔ شهر دانش لقب داد، دست و پا می‌زنند؛ و تنها خدا می‌داند که روند شک ورزیدن در میراث عربی و اسلامی ما به کجا خواهد انجامید.^{۵۵} در برابر این گروه که بی‌دلیل و برهان در اسناد نهج‌البلاغه به امام علی (ع) تردید می‌کنند، گروهی دیگر است که با آن‌ها مبارزه می‌کنند. اینان از سرِ دادورزی و انصاف در این کتاب می‌نگرند و بلاغت سخن و زیبایی گفتار امام علی (ع) را می‌ستایند؛ از آن‌هاست: سبط ابن‌جوری، محمد بن طلحه شافعی، عبدالحمید کاتب. وی می‌گوید: چون هفتاد خطبه از علی [ع] را از برکردم، زبانم باز شد و باز شد.^{۵۶} این‌نباته گفته است: یک‌صد فصل از موعظه‌های علی ابن ابی‌طالب [ع] و نیز گنجی از خطابه‌های او را از

برکردم، و هرچه از آن هزینه می‌کنم فزونی می‌کند.^{۵۷} ابن ابی‌الحدید و ابی‌اصبع مصری نیز از آن‌هایند.^{۵۸}

بسیاری از دانشمندان و نویسندگان و ادیبان و پژوهندگان بزرگ معاصر، گردن از یوغ تقلید از کسانی که کارشان شک‌زایی در میراث درخشان اسلامی است، رهانیدند و از میان سازندگی و ویرانگری، اولی را برگزیدند. اینان، از نهج‌البلاغه به شگفت آمدند و آن را ستودند؛ و برخی از آن‌ها بر درستی نسبت آن به امام علی(ع) دلیل آوردند. در زیر شماری از این فرزندگان را نام می‌برم: شیخ محمود شکری آلوسی؛ دکتر حامد حنفی داوود، شیخ ناصیف یازجی؛ استاد محمد حسن نائل مرصفی؛ دکتور زکی مبارک؛ استاد امین نخله؛ استاد عباس محمود عقاد؛ استاد محیی‌الدین عبدالحمید؛ استاد محمد امین نوای؛ شیخ محمد عبده؛ دکتر صبحی صالح؛ استاد عبدالملک انطاکی، استاد محمد زهری غمراوی؛ شیخ مصطفی غلایینی، استاد محمد کردعلی؛ استاد عبدالواهب حموده،^{۵۹} [استاد امیر شکیب ارسلان، استاد محمد مهدی شمس‌الدین، استاد محمد جواد مغنیه].

پاسخ شبههٔ دوم

گروهی برای نادرست نشان دادن اسناد نهج‌البلاغه به امام علی(ع)، سجع فراوان را در این کتاب، بهانه کرده‌اند. یکی از این کسان، احمد امین است. وی پنداشته است در روزگار امام علی(ع) سجع وجود نداشته است و این گونه سخن گفتن، تنها از عصر دوم عباسی آغاز شده است.

یکی از شاگردان احمد امین در پاسخ به او می‌گوید: انسان از شنیدن چنین سخنانی [سست و بی‌پایه] آن‌هم از زبان استاد دانشگاه قاهره، شرمنده می‌شود. احمد امین و همانندهای او، میان دوگونه سجع فرق نگذارده‌اند: یکی، سجع پسندیده که به دل می‌نشیند و از محسنات لفظی است. این دست سجع از عصر جاهلی در سبک‌های زبان عرب بوده است و در همهٔ سوره‌های قرآن مجید و پاره‌ای از سخنان رسول اکرم(ص) هم وجود دارد؛ دیگری سجع متکلفانه و منشیانه است که در سبک نویسندگان و منشیان دربار خلیفهٔ عباسی مقتدر بالله پدید آمد و با تلاش‌های ابوالفضل ابن عمید از صنایع ادبی مورد توجه در نیمهٔ قرن چهارم هجری قمری به شمار رفت.

شیوهٔ مسجعی که در نهج‌البلاغهٔ امام علی(ع) می‌یابیم، از محسنات لفظی است که در جاهلیت و صدر اسلام تا پایان دورهٔ امویان هم بوده است. احمد امین چه خطاها کرده، و

ما را که دانشجویان او در دانشگاه قاهره بوده‌ایم در برابر بزرگان مذاهب اسلامی شرمسار و سرافکننده کرده است.^{۶۰}

اگر سجع، خودجوش و بی‌تکلف و بی‌تصنع بر زبان و در سخن آید، یکی از نشانه‌های بلاغت و دلیل‌های فصاحت است. وجود این گونه سجع در گفتار امام علی(ع) یکی از رازهای بلاغت در نهج‌البلاغه است و به هیچ روی دلیلی بر پدید آمدن این سخنان گران‌قدر، در قرن چهارم و روزگار سیدرضی نمی‌تواند بود.

هرگز پذیرفتنی نیست که کسی نهج‌البلاغه را از آن روی که گاه نثرش مسجع است، از متون قرن چهارم به شمار آرد؛ چرا که این صنعت ادبی در قرآن و حدیث نبوی و سخنان سخنوران جاهلی و اسلامی، چون قس ابن ساعده ایادی و پاره‌ای از دبیان و عالمان، فراوان دیده می‌شود [این عبارت از قس ابن ساعده است: «ایها الناس اسمعوا وعوا من عاش مات، ومن مات فات وكل ما هو آت آت، لیل داج، ونهار ساج، وسماء ذات ابراج، ونجوم تزهرو بحار تزخر و جبال مرسة وارض مدحاة ونهار مجراة»]^{۶۱}. جاحظ در کتاب بیان و تبیین خود، فصلی در سجع پرداخته، و به نمونه‌هایی از سخنان مسجع در جاهلیت و اسلام اشاره کرده است.^{۶۲} این مقال بیش از آنچه آمد، گنجایش بازشکافت این موضوع را ندارد. خواننده محترم کافی است به کتاب یادشده از جاحظ و یا برای نمونه به کتاب جمهره خطب العرب، اثر احمد زکی صفوت مراجعه کند تا بر او معلوم شود که سجع و مقابله و دیگر محسنات بدیعی، تا چه مایه در گفتار فصحا و بلغای جاهلی و اسلامی موج می‌زند.

با این وصف، آیا درست است که سجع را بهانه کنند، تا نهج‌البلاغه را از امیرمؤمنان، علی(ع) بگیرند؟ چنین کاری جز از مردم بیدادگر بر نمی‌آید.

پاسخ شبهه سوم

برخی از کسان پنداشته‌اند وجود پاره‌ای از تقسیم‌بندی‌های عددی و روش‌های منطقی در نهج‌البلاغه، دست‌آویز خوبی است برای انکار پیوند نهج‌البلاغه با امام علی(ع). اینان گمان کرده‌اند در روزگار علی(ع)، این گونه تقسیم‌ها در سخن به کار نمی‌رفته است. [به مثل، امام علی(ع) گفته است: «ایمان بر چهار پایه استوار است: شکیبایی و یقین و داد و جهاد؛ و شکیبایی را چهار شاخه است: آرزومندی و بیمناکی و پارسایی و امیدواری... و یقین بر چهار بخش است: زیرکانه دیدن و دانشورانه دریافتن و از گذر روزگار آموختن و به روش پیشینیان رفتن... و دادگری بر چهار پاره است: فهمی جوینده و

دانشی ژرفنده و داوری برازنده و بردباری پاینده... و جهاد بر چهار شاخه است: به نیک خواندن و از بد راندن و با بزه کار در افتادن و در راه حق ماندن... [۶۳]

حقیقت آن است که نیک تقسیم کردن مطالب و به کار گرفتن روش شمارشی برای شرح مسائل و دسته‌بندی فضایل و ردایل و آوردن مقدمه و نتیجه‌گیری از مطلب و گفتار پیوسته - که روش منطقی در عرضه و آموزش مطالب است - در قباله کسی نیست و همه از آن بهره می‌برند. این ویژگی‌ها در سخنان پیامبر اکرم (ص) فراوان است و در گفتار اصحاب آن جناب بسیار؛ مگر رسول‌الله (ص) نگفته است:

[«سه ویژگی است که حتی اگر یکی از آن‌ها در کسی باشد، در رستاخیز خداوند پناه اوست؛ کسی که با مردم آن کند که انتظار دارد با او کنند؛ آن که در هر کاری خشنودی خداوند را بجوید؛ کسی که تا خود را نپیراید از دیگران خرده نگیرد»؛ ۶۴] «چهار کس دعایش رد نشود: پیشوای دادگر؛ پدر و مادر در حق فرزند؛ کسی که برای برادر دینی پنهان از او دعا کند؛ ستم‌دیده»؛ ۶۵ «پنج چیز در ترازوی کردار بسیار سنگین است: سبحان‌الله؛ الحمدالله؛ لااله الا الله؛ الله اکبر؛ شکیبایی در مرگ فرزند شایسته»؛ ۶۶ «اگر شش چیز را گردن نهید، بهشت را برای شما گردن می‌نهم: چون خبر دهید؛ دروغ مگویید؛ بر سر پیمان خویش باشید؛ دیده از گناه بردارید؛ پاکدامنی ورزید، دست و زبان از آزار مردم بشوید... [۶۷]

حدیث از این دست، بسیار است و امام علی (ع) از همین روش نبوی پی‌روی کرده. بنابراین، دسته‌بندی و تقسیم و شمارش مطالب در نهج‌البلاغه، چیز تازه‌ای نیست، که در زمان سیدرضی پدید آمده باشد؛ بلکه در روزگار امیرمؤمنان، علی (ع) و پیش از آن بوده است و علی (ع) آن کرده است که رسول‌الله (ص) می‌کرده.

پاسخ شبهه چهارم

سیدمحسن امین در اعیان‌الشیعه می‌گوید: اگر نیک بنگریم و داد ورزیم، درمی‌یابیم که آنچه کسان را به درافتادن با همه یا بخشی از نهج‌البلاغه و اداشته، اشارات این کتاب به آن چیزی است که از نگاه اینان، عیب‌جویی و نکوهش صحابه رسول‌الله (ص) به شمار است؛ حال آن‌که اینان می‌پندارند صحابه، مقدس و پیراسته از کاستی و نابایستی‌اند. از این گذشته، از این کتاب برمی‌آید که امام علی (ع) از کسانی که در خلافت بر او پیشی گرفته‌اند، رنجیده، و آن حضرت خود را برای خلافت برتر از آن‌ها می‌دانسته است. امیر بیان، امیر شکیب ارسلان، این نکته را نیک بازشکافته است؛ توضیح آن‌که

هنگامی که وی پس از جنگ دوم جهانی از اروپا باز می‌گردد و به دیدن شهر دمشق می‌رود، در جمعی از دانشوران بنام دمشق، سخن به نهج‌البلاغه می‌کشد. یکی از حاضران می‌گوید: این کتاب منحول است و آن را به علی [ع] بسته، و ناروا از او دانسته‌اند. دیگران با او همداستانی می‌کنند. شکیب ارسالان، لب نمی‌گشاید؛ تا این که از او می‌پرسند: درباره نهج‌البلاغه چه می‌گویی؟ و او پاسخ می‌دهد: اگر این کتاب را به علی [ع] بسته‌اند، نویسنده آن کیست؟ آیا سیدرضی است؟ می‌گویند: آری. او می‌گوید: اگر چهل مرد بسان شریف، او را یاری کنند، نمی‌تواند حتی خطبه‌ای همال یکی از خطبه‌های کوتاه نهج‌البلاغه و یا جمله‌ای چونان یکی از جمله‌های آن بیاورد. بی‌تردید و به یقین نهج‌البلاغه از علی بن ابی‌طالب [ع] است؛ و آنچه به شک در نهج‌البلاغه انجامیده، نکوهش صحابه است که در نگاه مردم مقدس و پاک به شمار می‌آیند.^{۶۸}

باید دانست که عدالت همه صحابه رسول‌الله (ص)، گزافه‌ای بیش نیست. اصلی‌ترین دلیل هواداران این آموزه، روایتی است از جناب پیامبر (ص) که گفته است: «یاران من چونان ستاره‌اند، به هریک روی کنید، ره یافته‌اید»؛^{۶۹} حال آن‌که بسیاری از بزرگان اهل سنت تصریح کرده‌اند که این حدیث نادرست و ساختگی است.^{۷۰} از این گذشته، این حدیث با کتاب و سنت و رخدادهای تاریخی سازواری ندارد؛ چه، صحابه در دانش و فقه و جلالت یکسان نبوده‌اند. آنان موقعیت و مرتبه‌گونگون داشته‌اند؛ چنان‌که برخی از آنان یارانی نیکو بودند و در جنگ دلاوری کردند، و پس از رسول اکرم (ص) هم، هم‌چنان ماندند؛ حال آن‌که برخی از آیه‌های قرآن تصریح می‌کند که پاره‌ای نیز از آن‌ها منافق بوده‌اند؛ چنان‌که در سوره توبه و آل عمران و منافقون آمده هست. از این بدتر آن‌که در آیاتی در قرآن کریم تصریح می‌شود که پاره‌ای از آن‌ها پس از حیات رسول اکرم (ص) مرتد شدند و برخی دیگر فتنه‌جویی کردند و در امر صدقات نسبت به رسول اکرم (ص) ناروا گفتند.^{۷۱}

در سنت هم دلالت‌هایی بر ارتداد برخی از صحابه، پس از حیات آن جناب وجود دارد؛ مثلاً رسول‌الله (ص) در حدیث حوض گفته است: «من در راه حوض از شما پیشی می‌گیرم. گروهی با من در می‌افتند، بر آن‌ها چیره می‌شوم. آن‌گاه می‌گویم: خدایا یارانم! گفته می‌شود: نمی‌دانی پس از تو چه کرده‌اند».^{۷۲} زبیدی این حدیث را هفتادمین حدیث متواتر دانسته است.

واقدی در کتاب مغازی درباره کشتگان جنگ بدر می‌گوید: «طلحه و ابن عباس و جابر بن عبدالله می‌گویند: رسول‌الله (ص) بر کشتگان بدر نماز گذارد؛ سپس گفت: بر اینان

گواهم. ابوبکر گفت: یا رسول الله(ص)! آیا آنان برادران ما نیستند؟ چونان ما اسلام آوردند و چونان ما جهاد کردند. پیامبر گفت: آری، اما، اینان از پاداش خود نخورند، و نمی دانم پس از من چه خواهید کرد...»^{۷۳}.

شواهدی در دست است که برخی از آنها دشنام دادند و کینه ورزیدند و زدند [سوختند] و کشتند. در کتابها آمده است که پاره‌ای از آنها، تن به گناه کبیره دادند و گشنی حرام کردند و لب به مل آلودند و ربا خوردند. برخی از آنان پیمان شکستند و برخی دیگر گمراه شدند و شماری ستم کردند. آری هرکه باز بجهت هوای نفس شود، از راه حق باز می‌گردد.

از عمر پسر خطاب در شرح حال سائب بن ابی حبیب نقل است که: در این مرد هیچ عیبی نمی‌بینم. من پس از رسول الله(ص) از هر کسی می‌توانم خرده بگیرم.^{۷۴} این سخن عمر، کنایه‌ای است به همه همروزگاران.

صحابه نیز چونان دیگر مردم، خوب و بد و کاستی و پیراستی دارند؛ و ناروا دانستن نقد کارهای آنها و پیراسته پنداشتن آنان از کاستی و نابایستی، تحمیل بر قرآن و سنت و سیره است.

۱۵۳

اصالت علوی نهج البلاغه

ابن ابی الحدید می‌گوید: «گروهی از استادان بغدادی ما می‌گویند: شماری از صحابه و تابعین و محدثان از علی[ع] روی برتافتند و از او بدگفتند. برخی از آنها بر نیکی‌های او سرپوش نهادند و از سر دنیا دوستی با دشمنان او ساختند». ابن ابی الحدید پس از این، شرح حال کوتاهی از بسیاری از آنها یاد می‌کند.^{۷۵} حال که چنین است چرا علی[ع] از دشمنانی که او را دشنام داده‌اند و با او پیمان گسستند و بر او ستم کردند و به کشتن کمر بستند، پرده رسوایی برنگیرد و آنان را بر زشتی‌هایشان نکوهش نکند.

محبی‌الدین عبدالحمید در مقدمه‌اش بر شرح محمد عبده بر نهج البلاغه آورده است: یکبار درباره این موضوع گفت و گو می‌کردیم. یکی از برادران گفت: نمی‌فهمم! چرا برخی از کسان به علی[ع] خرده می‌گیرند و روانمی‌دادند که او از معاویه و عمرو پسر عاص بگوید، حال آن‌که می‌دانند که علی[ع] با آنها می‌جنگیده و به مبارزه دعوتشان می‌کرده است.^{۷۶}

بنابر آنچه گذشت، نکوهش شماری از صحابه در نهج البلاغه، به هیچ‌روی نمی‌تواند دلیل بر نابجا بودن استناد آن به امیرمؤمنان، علی(ع) باشد.

برخی از مخالفان پنداشته‌اند که چون در نهج البلاغه، گاه از آینده خبر داده شده است، پس از علی (ع) نیست؛ چرا که تنها خداست که دانای نهان است.

درست است؛ آگاهی از آینده، تنها از آن خداوند است و بارها در قرآن به این نکته اشارت رفته است، و از جمله آن‌هاست: «... قل انما الغیب لله...؛ بگو: غیب، تنها از آن خداوند است...»؛^{۷۷} «قل لا یعلم من فی السموات والارض الغیب الا الله...؛ بگو: کسی در آسمان و زمین از غیب آگاه نیست، مگر خداوند...»^{۷۸}؛ «... لو كنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر...؛ اگر با نهان آشنا بودم قطعاً خیر بیشتری می‌اندوختم...»؛^{۷۹} «وعنده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو...؛ و کلیدهای غیب، تنها نزد اوست. جز او کسی آن‌ها را نمی‌داند...».^{۸۰}

در کنار این آیات، آیه‌های دیگری هست که آشکارا می‌رساند که برخی از بندگان خدا می‌توانند از آینده آگاه شوند؛ مانند: «... وما كان الله ليطلعکم علی الغیب ولكن الله یجتبی من رسله من یشاء...؛ خداوند بر آن نیست که شما را از غیب آگاه کند، ولی خدا در میان فرستادگانش هر که را بخواهد برمی‌گزیند...»؛^{۸۱} یعنی، آن‌ها را برای آگاهی از غیب برمی‌گزیند. در جای دیگر قرآن کریم می‌خوانیم: «عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا * الا من ارتضى من رسول الله؛ دانای نهان است و کسی را بر غیب او آگاهی نیست * مگر پیامبری که از او خشنود باشد...».^{۸۲}

دسته‌ای دیگر از آیات قرآن کریم نشان می‌دهد که پیامبران، از نهان آگاه بوده‌اند؛ برای نمونه: پیامبر اکرم (ص) از پیروزی مسلمانان بر کافران مکه خبر می‌دهد؛^{۸۳} و از شکست و پیروزی رومیان در آینده می‌گوید.^{۸۴} یا حضرت عیسی به مردم می‌گوید: از آنچه می‌خورید و یا در خانه پنهان دارید، آگاهم.^{۸۵} حضرت یوسف هم از خشک سالی در مصر^{۸۶} و نیز سرنوشت آینده دو هم سلول خود در زندان خبر می‌دهد.^{۸۷}

گذشته از این‌ها، از مطالعه سیره رسول الله (ص) هم برمی‌آید که آن حضرت نهان را شناسا بوده است؛ مثلاً پیامبر اکرم (ص) پیش از سفر به حظیرة القدس، به فاطمه زهرا (س) می‌فرماید: «تو پیش از دیگران به من خواهی پیوست»؛^{۸۸} یا به علی (ع) می‌گوید: «پس از من با پیمان شکنان و گمراهان و ستمکاران خواهی جنگیدی.»؛^{۸۹} آن حضرت (ص) به عمار یاسر می‌گوید: «گروه سرکشی تو را می‌کشند...».^{۹۰} رسول الله (ص) جنگ موته و شهادت جعفر بن ابی طالب را نیز پیش‌بینی کرد. هم‌چنین چندی پیش از فتح مکه، حاطب ابن ابی بلتعہ نامه‌ای به مردم مکه می‌نویسد تا آمادگی

رسول اکرم(ص) را برای بازگشت پیروزمندانه به مکه، به آن‌ها گزارش کند. وی نامه را به زنی به نام ساره می‌دهد. ساره نامه را در لابه‌لای گیسوانش پنهان می‌کند و راهی مکه می‌شود. پیامبر اکرم(ص) به خواست خدا از این رخداد آگاه می‌شود و علی(ع) را با تنی چند از یاران فرامی‌خواند و آن‌ها را در پی آن زن روانه می‌کند، و می‌گوید: «در منزلگاه خاخ به او می‌رسید. نامه‌ای از حاطب نزد اوست. آن را بگیرید.» امام علی(ع) با یاران رفتند و زن را یافتند و نامه را گرفتند و آمدند.^{۹۱}

از آنچه آمد، برمی‌آید که از نگاه اسلام انسان می‌تواند از نهران آگاه شود. برای جمع میان آیات و روایات یاد شده و سازواری میان آن‌ها، چند راه پیشنهاد شده است: یکی آن است که: نهاندانی خداوند ذاتی و استقلال‌ی است و هیچ‌کس جز او این‌گونه از نهران خبر ندارد؛ اما برخی از کسانی که خداوند برگزیند، به خواست او از نهران آگاه می‌شوند. آگاهی اینان اصالت ندارد و پیرو خواست خداوند است. امیرمؤمنان، علی(ع) این نکته را چه نیک پرداخته است: هنگامی که آن امام همام(ع) از آینده بصره می‌گفت، اشارتی کرد به یورش هستی سوز تاتار در آینده؛ یکی از حاضران، گفت: ای امیرمؤمنان! به تو علم غیب داده‌اند؟ حضرت تبسمی کرد و فرمود: این علم غیب نیست، علمی است که از نهران دان رسول‌الله(ص)) آموخته شده است؛^{۹۲} و این جان‌کلام است؛ یعنی حتی چونان پیامبر هم، راز نهران نمی‌داند و از آینده آگاه نیست؛ این‌گونه آگاهی و شناخت، ماهیت تفویضی دارد و از خداوند به رسولش داده می‌شود.

باری، علی(ع) کسی است که رسول‌الله(ص) او را دروازه شهر دانش خویش خواند.^{۹۳} آری، این علی(ع) است که هزار باب دانش از پیامبر(ص) آموخت که از هر باب آن، هزار باب دیگر بر او گشوده شد.^{۹۴}

رسول‌الله(ص) پیش از رحلت از آنچه در آینده بر امتش خواهد گذشت، با علی گفت.^{۹۵} اما امام(ع) یک از هزار دانش خویش را هم نگفت و رفت؛ چه، بیم کج‌فهمی مردم داشت؛^{۹۶} با این همه، بر نادانی مردم دل می‌سوخت و به آنان می‌فرمود: «تا مرا از کف نداده‌اید، از من پرسید...».^{۹۷} نکته دیگر آن‌که امام علی(ع) در مواردی که از آینده خبر داده است، گفتارش را به گونه‌ای تردید آمیخته، و با واژه «کائی» سخن آغازیده است.

پاسخ شبهه ششم

گفته‌اند: در نهج‌البلاغه، از طاووس^{۹۸} سخن رفته است، علی(ع) کجا طاووس دیده

است؟ می‌دانیم که علی(ع) به یمن و عراق و برخی از شهرهای عربستان سفر کرده است؛ و در دوران ولایت ایشان در کوفه، از سرزمین‌های دیگر پیشکش‌هایی برای آن حضرت می‌آوردند؛ دور نمی‌نماید که امام(ع) در این سفرها طاووس دیده باشد؛ و یا در میان آن هدیه‌ها طاووسی بوده باشد؛ چنان‌که ابن‌ابی‌الحدید دور ندانسته است^{۹۹} هنگامی که امام(ع) در عراق می‌زیسته، در میان هدیه‌هایی که به آن حضرت تقدیم می‌شده، طاووس هم بوده است. گذشته از این‌ها، می‌توان پذیرفت که کسی در مکه یا مدینه طاووس داشته است؛ و امام آن را ریز کاویده است.

در شعر عرب هم از طاووس یاد شده است. رؤبة بن عجاج گفته است:

كما استوى بيض النعام الاملاس مثل الدمى تصوير هن اطواس^{۱۰۰}]

حاصل آن‌که، سبک نهج‌البلاغه، برهانی است قاطع بر این‌که این کتاب از امام علی(ع) است. این سبک، در سراسر نهج‌البلاغه دیده می‌شود؛ و چنان‌که ابن‌ابی‌الحدید گفته است: از این کتاب، آبی زلال و یک دست فراهم کرده است؛^{۱۰۱} که خود دلیلی دیگر بر انتساب آن به امیرمؤمنان امام علی(ع) است. چنگ زدن به دلیل‌هایی که یاد شد، چون: مسجع بودن نهج‌البلاغه، وجود تقسیم‌بندی و دسته‌بندی عددی مطالب، نداشتن سند، نکوهش برخی از صحابه، [گفت‌وگو از طاووس، خبر دادن از آینده، وجود بحث‌های کلامی و فلسفی، دعوت به زهد و پروا پیشگی، تکرار واژه وصی و وصایه، طولانی بودن برخی از نامه و خطبه‌ها، انتساب پاره‌ای از عبارتهای نهج‌البلاغه به دیگران، خالی بودن کتاب‌های ادبی و لغوی از شواهدی از نهج‌البلاغه]، برای ایجاد شک و شبهه درباره نهج‌البلاغه، به عیب‌جویی از تک‌تک میراث فرهنگی اسلام و عرب و مخدوش جلوه دادن آن‌ها می‌انجامد و سخنی است بی‌دلیل که حجت، آن را باطل می‌داند و برهان آن را پرکاستی و بی‌ارزش می‌کند.

پی نوشت‌ها:

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۱۲۸-۱۲۹.
۲. وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۳۱۳-۴۴۳.
۳. بنگرید به: مرآة الجنان، ج ۳، ص ۴۳.
۴. الوافی بالوفیات، ج ۲۱، ص ۷-۲.
۵. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۲۴.
۶. لسان المیزان، ج ۴، ص ۲۲۳.
۷. بستانی، دائرة المعارف الاسلامیة، ج ۷، ص ۴۵۹؛ جرجی زیدان، تاریخ آداب اللغة العربیة، ج ۱، ص ۵۹۸-۵۹۹.
۸. تاریخ الادب العربی، بخش اول، ص ۳۸۳.
۹. همان، بخش دوم، ص ۱۳۲-۱۳۳.
۱۰. نهج البلاغه، خطبه ۲۱.
۱۱. المجازات النبویة، ص ۳۳.
۱۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۳۲.
۱۳. المجازات النبویة، ص ۶۰.
۱۴. همان، ص ۱۸۹.
۱۵. نهج البلاغه، خطبه ۲۸ و ۴۲.
۱۶. آل عمران، آیه ۹۱.
۱۷. حقائق التأویل، ص ۲۸۷.
۱۸. نهج البلاغه، مقدمه سیدرضی (ره).
۱۹. همان، حکمت ۲۳۲.
۲۰. رجال نجاشی، ص ۳۹۸؛ فهرست منتخب الدین، ص ۱۱۵.
۲۱. علامه امینی (ره) در الغدیر ۲۰ اجازة را برشمارده است (ج ۴، ص ۱۹۳-۱۹۴).
۲۲. بنگرید به الغدیر، ج ۴، ص ۱۹۱-۱۹۳؛ ابن ناصر السرخسی، اعلام نهج البلاغه، چاپ عزیزالله عطاردی، ص ۱۳-۱۴ (مقدمه).
۲۳. تراثنا، شماره ۵، ص ۶۲-۱۰۲؛ شماره ۷ و ۸، ص ۱۲-۳۶؛ شماره ۲۹، ص ۷-۲۳.
۲۴. بنگرید به: حسین جمعة عاملی، شروح نهج البلاغه.
۲۵. تراثنا: شماره ۳۵ و ۳۶، ص ۱۵۶-۱۶۰.
۲۶. ابن اثر به همت و تصحیح و تحقیق عزیزالله عطاردی به چاپ رسیده است.
۲۷. بنگرید به: سیدهبه الدین شهرستانی، ما هونهج البلاغه؛ حسین جمعة عاملی، شروح نهج البلاغه.
۲۸. بنگرید به: ما هونهج البلاغه، شروح نهج البلاغه، و نیز استاد نهج البلاغه از امتیاز علی عرشى و مصادر نهج البلاغه و اسانیده از سیدعبدالزهراء حسین خطیب؛ تراثنا، شماره ۲۹، ص ۴۹-۶۲.
۲۹. شرق شناس فرانسوی (درگذشته به سال ۱۹۲۷م) وی کتاب البدء و التاریخ ابن مطهر مقدسی را ترجمه و چاپ کرده است.
۳۰. شرق شناس فرانسوی (درگذشته به سال ۱۹۹۲)، برخی از کتاب‌های او به فارسی ترجمه شده است.
۳۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۶ و ۱۰۳.
۳۲. همان، خطبه ۱۲۸.

۳۳. همان، خطبه ۷۱.
۳۴. همان، خطبه ۷۱ و ۱۱۶.
۳۵. همان، خطبه ۷۱ و ۴۷.
۳۶. همان، خطبه ۱۰۰ و ۱۳۸.
۳۷. همان، خطبه ۱۰۸ و ۱۰۳.
۳۸. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۱۳.
۳۹. نهج البلاغه، خطبه ۵۹.
۴۰. همان، خطبه ۱۶۵.
۴۱. فجرالاسلام، ص ۲۷۵.
۴۲. مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۹.
۴۳. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۴.
۴۴. الکافی، ج ۱، ص ۱۴؛ التوحید، ص ۳۱.
۴۵. مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۳۱ (چاپ قاهره).
۴۶. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵.
۴۷. بنگرید به: تراثنا، شماره ۵، ص ۲۵-۲۶؛ الذریعة، ج ۷، ص ۱۸۷-۱۹۳.
۴۸. الذریعة، ج ۱۴، ص ۱۱۱.
۴۹. عقربة الشریف الرضی، ج ۱، ص ۲۲۳.
۵۰. استناد نهج البلاغه، ص ۲۰.
۵۱. این کتاب را سیدمصطفی آیت الله زاده شیرازی، با عنوان استناد نهج البلاغه به فارسی ترجمه کرده است.
۵۲. این کتاب را یکبار سیدعباس میرزاده اهری با عنوان پیرامون نهج البلاغه و بار دیگر ضیاءالدین بن یوسف شیرازی با عنوان نهج البلاغه از کیست به فارسی ترجمه کرده است. ترجمه سومی نیز از این کتاب به قلم محمود عابدی منتشر شده است.
۵۳. بستانی، دائرة المعارف الاسلامیة، ج ۷، ص ۴۵۹.
۵۴. تاریخ آداب اللغة العربیة، ج ۱، ص ۵۹۸.
۵۵. نهج البلاغه: توثیقه و نسبته للامام علی علیه السلام، نقل از: عبدالزهراء حسینی، مصادر نهج البلاغه و اسانیده، ج ۴، زح.
۵۶. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۴.
۵۷. همان.
۵۸. بدیع القرآن، ص ۷.
۵۹. بنگرید به: تراثنا، شماره ۳۴، ص ۱۱۰-۱۱۷.
۶۰. نهج البلاغه توثیقه و نسبته للامام علی علیه السلام، ج ۱، ص ۱۵۵-۱۵۸.
۶۱. تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۸۱.
۶۲. البیان والتبیین، ج ۱، ص ۱۹۸-۲۰۰.
۶۳. نهج البلاغه، حکمت ۳۱.
۶۴. خصال، شیخ صدوق، ص ۱۰۹.
۶۵. همان، ص ۱۸۹.
۶۶. همان، ص ۲۴۳.

٦٧. همان، ص ٢٨٧.
٦٨. اعيان الشيعة، ج ١، ص ٥٤٠.
٦٩. بحارالانوار، ج ٢٣، ص ١٥٦.
٧٠. لسان الميزان، ج ٢، ص ١١٧-١١٨ و ١٣٧-١٣٨، ميزان الاعتدال، ج ١، ص ٤١٣؛ كنز العمال، ج ١، ص ١٠٠٢؛ نظرية عدالة الصحابة، ص ٢٠.
٧١. بنگريد به: تفسير نمونه، ج ٧، ص ٢٩٣-٢٦٥، ج ٨، ص ١٠٧-١١١، ج ٢٢، ص ١١٩-١٢٣.
٧٢. صحيح بخارى، ج ٩، ص ٢٩-٢٦ و ٩٠؛ صحيح مسلم، ج ١، ص ٨١، ١١٨-١٢٠.
٧٣. المغازى، ج ١، ص ٣١٠.
٧٤. ابن اثير، اسد الغابة في معرفة الصحابة، ج ٢، ص ٢٥٠.
٧٥. شرح نهج البلاغة، ج ٤، ص ٧٤-١١٠.
٧٦. مقدمه نهج البلاغه، چاپ محمد عبده، ص و.
٧٧. يونس، آيه ٢٠.
٧٨. نحل، آيه ٦٥.
٧٩. اعراف، آيه ١٨٨.
٨٠. انعام، آيه ٥٩.
٨١. اعراف، آيه ١٧٩.
٨٢. جن، آيات ٢٦ و ٢٧.
٨٣. قصص، آيه ١٨٥؛ فتح، آيه ٢٧.
٨٤. روم، آيات ٢-٤.
٨٥. آل عمران، آيه ٤٩.
٨٦. يوسف، آيه ٤٨.
٨٧. يوسف، آيه ٤١.
٨٨. بحارالانوار، ج ٣٦، ص ٣٠٧.
٨٩. كنزالفوائد، ج ٢، ص ١٧٥؛ الجمل، ص ١٠٨ (نقل از: محمد محمدى رى شهرى، موسوعة الامام على بن ابى طالب عليه السلام، ج ٥، ص ١٨).
٩٠. كامل ابن اثير، ج ٢، ص ٢٤٧.
٩١. مجمع البيان، ج ٥، ص ٤٠١-٤٠٥.
٩٢. نهج البلاغه، خطبة ١٢٨.
٩٣. ابن شهر آشوب، المناقب، ج ٢، ص ٣٤.
٩٤. طبرسى، اعلام الورى باعلام الورى، ج ١، ص ٣١٨.
٩٥. نهج البلاغه، خطبة ٨١ و ١٧٥.
٩٦. همان، خطبة ١٧٥.
٩٧. همان، خطبة ١٨٥.
٩٨. همان، خطبة ١٦٥.
٩٩. شرح نهج البلاغه، ج ٩، ص ٢٧٠.
١٠٠. اعلام نهج البلاغه، ص ٢٢ با تصرف.
١٠١. شرح نهج البلاغه، ج ١٠، ص ١٢٨-١٢٩.